

## یادداشت‌های یک ویراستار (۲)

### سایه اقتصادی نیا

#### ۱. رونق ویرایش، اما کدام ویرایش؟

رونق ویرایش در روزگار ما البته اسباب شادمانی است. اگر در عصر تیراژهای پانصد و ششصدی، کتاب‌پردازی آن‌مابه اهمیت یافته باشد که ویرایش را تا مرتبه یک حرفه و جیه و ضرور در دستگاه ناشران و هم در انظار عام برکشد، باید از این اعتلا شادمان بود و برای رونق این بازار کوشید. رونق این حرفه به نفع همه است؛ از نویسنده و مترجم و ناشر گرفته تا خود ویراستار و نهایتاً مخاطب. اما رونق این حرفه دقیقاً یعنی رونق کدام صورت آن؟ هر حرفه‌ای چندین وجه دارد. کدام وجه ویرایش رونق گرفته است؟ وجه فنی یا هنری آن؟ وجه مالی یا وجه کیفی آن؟ وجه صوری یا وجه محتوایی آن؟

ظاهراً برآیند نیروهای سازنده این رونق و عوامل و اسباب پیش‌برنده آن به قوت گرفتن و پررنگ شدن کم‌اهمیت‌ترین وجه ویرایش، یعنی رسم‌الخط، انجامیده و تصور و توقع همگانی از امر ویرایش را در سطح اعمال تغییرات رسم‌الخطی، اعم از جدانویسی و سرهم‌نویسی و همزه و تنوین و مد و تشدید و از همه بدتر فاصله‌گذاری، متوقف کرده و نگاه داشته است. این توقع و تصور سبب شده آنچه اغلب به عنوان ویرایش در نشر امروز ما انجام می‌شود، از برخورد کارشناسانه با متن بسی فاصله داشته باشد؛ تا جایی که اگر ویراستاری با مهارت و دانش مقتضی، در مورد کلیات کار— اعم از کیفیت ترجمه، سبک نویسنده، لحن شخصیت‌های داستان، مفاد مقدمه، تنظیم فهرست، فصل‌بندی، تهیه متن پشت جلد، اصلاح ساختمان و معماری نوشته و از این قبیل — اعمال نظر یا حتی اظهار نظر کند احتمالاً به فضولی زیادی متهم شود.

در سلسله مراتب امور ویرایشی، رسم‌الخط در آخرین مراتب اولویت و تازه فاصله‌گذاری هم در مرتبه پس از آن قرار می‌گیرد. این سخن بارها گفته شده، از زبان‌ها و به بیان‌های گوناگون. من نیز «بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم» (!) که نباید ویراستار را با روبات اجرای شیوه‌نامه یکی گرفت! کیفیت بیان محتوا مهم است و ویراستار خوب آنی است که

بکوشد پیام و محتوا و به عبارتی «جان کلام» و «لب حرف» نویسنده، هرچه سالم تر و کامل تر و دقیق تر، به گوش مخاطب برسد. این نقش اصلی ویراستار است. عجالتاً همین نکته نشان می‌دهد که در سلسله مراتب امور ویرایشی، فی‌المثل نقطه‌گذاری پیش از رسم الخط می‌نشیند، چون در تنظیم لحن بیان و آهنگ کلام و درست خوانی و تعیین سلامت نحو و جمله‌پردازی نقش پررنگ‌تری دارد. زیباترین متون منظوم و منثور ما پیش از آن که ویرایش و نیم‌فاصله به مفهوم امروز وجود داشته باشند آفریده شده‌اند. حتی نثرنویسان معاصر، که امروز نوشته‌های آنان مکتب و مدرسه نثرنویسی است، آثارشان را، قبل از پیدایش چنین مباحث و مفاهیمی و منتزع از آن، چون ثروتی سرمایه زبان فارسی کرده‌اند. نوشته ناسالم به ضرب نیم‌فاصله و بچسبان و جدا کن نثر نمی‌شود. نثر سالم هم غالباً بی‌نیاز از این دست ویرایش‌هاست و اگر هم نیاز داشته باشد، ربطی به ارزش ماهوی آن ندارد.

اما نکته دیگری هم در مشکل تقلیل ویرایش به رسم الخط در کار است که، پیش از آنکه به ویراستاران برگردد، ناشی از فضای عمومی نشر ماست و آن تسخیر کامل بازار به دست آثار ترجمه‌ای است. وقتی ویراستار فقط روی مطالب ترجمه‌ای کار می‌کند، طبعاً و تدریجاً، از مهارتش در کار روی مطالب تألیفی فارسی کم می‌شود. نقاط توجه ویراستار هنگام ویرایش متن تألیفی باید روی عناصری تنظیم باشد که در متن ترجمه موضوعیت ندارد؛ مثلاً ما در ویرایش رمان ترجمه وارد ساختار و مهندسی اثر نمی‌شویم و فقط مراقب انتقال درست آن امانت به فارسی هستیم، در حالی که در جایگاه ویراستار داستان فارسی ملزمیم درباره عناصر داستان، اعم از زمان و مکان و شخصیت‌پردازی و صحنه‌آرایی و پیرنگ و دیالوگ و ... نگاه کنترل‌گر و پرسنده داشته باشیم. به عبارت دیگر، ویرایش ساختاری و محتوایی در آثار ترجمه‌ای «سالبه به انتفاء موضوع» است. حال که بازار ادبیات در تسخیر کامل آثار ترجمه‌ای است، ویراستاران کمتر قلم ویرایش ساختاری و محتوایی به دست می‌گیرند و نتیجتاً تمام انرژی و وقت و توان ویرایشی آنان مصروف رسم الخط و فاصله‌گذاری می‌شود.

ویراستار خوب نویسنده‌پرور است. حالا که نویسنده خوب کیمیاست، آثار تحقیقی فارسی کیمیاست، حرف نو کیمیاست، همه گناه تقلیل ویرایش به رسم الخط را هم نباید به پای ویراستاران نوشت. نوشته‌ای باید باشد که از پس آن ویرایشی! ویراستار هم از خدا می‌خواهد در فضای جوشان ادبی کار کند و نویسنده‌پرورد، اما در فضای راکد ادبی جز چسباندن و سر هم کردن پیشوند و پسوند کار دیگری از دستش بر نمی‌آید. کو نوشته‌ای که

ویراستار در ساختن بند بند آن احساس تعهد و شراکت کند، کو نویسنده‌ای که دست خود را در دستان ویراستار ماهر و کاربلد بگذارد، و کو ناشری که از این تعامل خلاقانه حمایت کند؟

خود کار من گذشت ز هر آرزو و آز/ از کان و از مکان پی ارکانم آرزوست.

## ۲. اول، دوم، سوم: یک نکته دربارهٔ تشدید

در میان اعداد ترتیبی، کلمهٔ «اول» در اصل عربی است و تشدید دارد. این کلمه در فارسی هم معمولاً با حفظ تشدید نوشته می‌شود. کسانی که از به کار بردن عربی در فارسی پرهیز دارند، معمولاً به جای آن می‌گویند «یکم» یا «نخست». اما «دوم» و «سوم» اعداد ترتیبی فارسی هستند و نوشتن آنها با تشدید دور از فصاحت است. پس چرا بعضی «دوم» و «سوم» را هم با تشدید و به صورت «دوم» و «سوم» می‌نویسند؟

در فارسی، اعداد ترتیبی از ترکیب عدد + م ساخته می‌شوند: یکم، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم و الی آخر. اگر عدد مختوم به مصوت باشد (مثلاً دو و سه)، هنگام ترکیب با مصوت م به صامت میانجی احتیاج پیدا می‌کند. در فارسی قدیم این صامت «ی» بود، برای همین «دوم» را «دوم» و «سوم» را «سوم» می‌گفتند. اما در فارسی امروزی، به جای ی، همان صامت و را انتخاب کرده‌اند و دوم و سوم می‌گویند. اما صامت میانجی لازم نیست مشدد شود چنانکه مثلاً در کلمهٔ «زندگی» صامت میانجی گ است و مشدد نیست. حتی در عدد «سی‌ام» هم که باز دو مصوت کنار هم قرار می‌گیرند تشدید نداریم و صامت میانجی ما همزه است. دوم و سوم هم در اصل مشدد نیستند و زبانشناسان معتقدند این دو کلمه تحت تاثیر «اول» مشدد شده‌اند. با اینکه از نظر زبانشناسان مشدد کردن دوم و سوم یک پدیدهٔ طبیعی زبانی است و لذا غلط نیست، اما در کلام فصحا این دو لغت بدون تشدیدند و در نوشته‌های ادبی فصیح هم بدون تشدید می‌آیند.

## ۳. نیم فاصله

استاد ما، علی صلح‌جو، در کتاب نازک مشحون از نازک‌بینی، اصول شکسته‌نویسی، یکی از راه‌های پرهیز از شکسته‌نویسی را به کار بردن نحو گفتار به جای نحو نوشتار می‌داند. از پیشنهادها کارآمد او به داستان‌نویسانی که در دیالوگ‌های داستان کلمات را می‌شکنند تا لحن گوینده را صمیمی و خودمانی درآورند، این است که، به جای تغییر دادن املاهای کلمات، حتی‌المقدور نحو نوشتار را عوض کنند و با به کار بردن نحو گفتار کلام را به

محاوره نزدیک سازند. مثلاً به جای جمله «من دیروز به بازار رفتم.» بنویسند: «دیروز رفتم بازار.» به جای جمله «برای ثبت نام باید به خیلی‌ها التماس می کردیم»، بنویسند: «برای ثبت نام باید التماس خیلی‌ها را می کردیم».

قید «حتی المقدور» را به این جهت آوردم که تأکید کنم این پیشنهاد در بعضی ساختارهای نحوی چاره ساز است و در بعضی دیگر نه. آقای صلح جو نیز خود به این قید اشاره کرده اند. به نظرم رسید پیشنهاد دیگری می توان به فرموده دقیق استاد صلح جو اضافه کرد تا دست داستان نویس برای در آوردن لحن گفتاری شخصیت ها در دیالوگ اندکی بازتر باشد، و آن حذف نشانه اضافه از بعضی ترکیبات اضافی، و نوشتن آن ترکیب با نیم فاصله است. مثلاً:

راننده کامیون ← راننده کامیون  
 شاگرد راننده ← شاگرد راننده  
 پاکت سیگار ← پاکت سیگار  
 ته سیگار ← ته سیگار  
 چراغ موشی ← چراغ موشی  
 مجموعه شعر ← مجموعه شعر  
 ضبط صوت ← ضبط صوت  
 زیر چشمی ← زیر چشمی  
 جواب سلام ← جواب سلام  
 کف صابون ← کف صابون  
 جنوب شهر ← جنوب شهر  
 جای پا ← جای پا  
 دسته کلید ← دسته کلید  
 صندوق عقب ← صندوق عقب  
 آچار فرانسه ← آچار فرانسه

از زمان پیدا شدن امکان نیم فاصله، خود به خود نوشتن ترکیبات اضافی که یک واحد معنایی تلقی می شوند (مثل همین ضبط صوت) با استفاده از این امکان تسهیل شد و رواج گرفت، و حتی گاه می بینیم که راه افراط هم می پیماید. اما هدف ما در این یادداشت بحث درباره نیم فاصله نیست، درباره استفاده از نیم فاصله به منظور القای لحن خودمانی و گفتاری

شخصیت‌های داستان است. نکته‌ای که شایسته است هم داستان‌نویسان و هم ویراستاران آثار داستانی به آن توجه کنند.

#### ۴. همه چیز پژوهی

امروز به کلمه «ویرایش پژوه» برخوردم. کسی آن را در معرفی خود به کار برده بود و من تا حال این کلمه را نشنیده بودم. یک بار نیز، در کنگره سعدی در شیراز، یکی از شرکت‌کنندگان که معمم جوانی بود خود را «صلح‌پژوه» معرفی کرد و این کلمه بر شمّ زبانی من گران آمد — هرچند در بن قلم می‌دانم این گرانی تنها کار ساخت کلمه و نازکی طبع و شمّ زبانی من نیست: آنچه پیش‌تر ذوق مرا آزرده و باعث شده خطوط صورتم را ناخودآگاه درهم کشم، آن است که اساساً کسی در معرفی خود از چنین القابی استفاده کند و هر اسمی را، به راحتی آب خوردن، به بن مضارع محترم و محتشم «پژوه» بچسباند. دیگر بماند که آن فرد جوانی باشد که هنوز دهه سوم عمرش را هم به آخر نرسانده است. آیا رفتار ذهن من با کلمات زیاده‌سنتی است که با لغت «پژوهشگر» سیمای مجتبی مینوی و ناتل خانلری و شفیع کدکنی پیش چشم نمودار می‌شود؟

اولین بار ترکیب اسم با بن مضارع «پژوه» را در پیوند با آثار بهاءالدین خرمشاهی شنیدم و برایم سراسر تازگی داشت: حافظ‌پژوهی و قرآن‌پژوهی. نمی‌دانم پیش از آن هم به کار رفته بود یا نه، اما لقب حافظ‌پژوه و قرآن‌پژوه از دو جنبه برازندگی داشت: هم برازنده حافظ و قرآن بود، هم چنان برازنده خرمشاهی، که خیلی زود در افواه اهل کتاب نشست و خوش بر زبان‌ها و قلم‌ها گشت و جاافتاد. اما استاد خرمشاهی لفظ «پژوهندگی» را از سر فروتنی به کار برده بودند. منظور ایشان از «قرآن‌پژوهی» و «حافظ‌پژوهی» این بود که شأن قرآن و مقام حافظ اجل از آن است که بتوان آنها را «شناخت» و لفظ «قرآن‌شناسی» و «حافظ‌شناسی» را به کار برد، پس بهتر است به لفظ «قرآن‌پژوه» و «حافظ‌پژوه» بسنده کنیم.

من نمی‌دانم ویرایش‌پژوه یعنی چه. اگر موسسه انتشارات فرانکلین را مبنا بگیریم، از عمر ویرایش، به معنای امروزی که ما مراد می‌کنیم، در مملکت ما نیم قرن بیشتر نمی‌گذرد. شمار کل کتاب‌ها و مقالاتی که در این زمینه تألیف شده، (که تازه نیمی از آنها تکرار همین اطلاعات موجود در ظرف‌های مختلف است) در قیاس با آنچه درباره فی‌المثل حافظ و قرآن به رشته تحریر درآمده، رقم پایینی است و فهرست آن هنوز به صورت یک کتاب هم نمی‌تواند درآید. خود لغت «ویرایش» همان نیم قرن هم نیست که ساخته شده و رواج

گرفته است، پس چطور می‌توان قائل به ویرایش پژوهی شد و طرفه اینکه آن را به خود اطلاق کرد؟ اگر ویرایش پژوه داریم، پس هر پژوهنده دیگری هم می‌توانیم داشته باشیم، از پرتقال پژوه بگیر تا دیوار پژوه و هوا پژوه و کله پاچه پژوه!

کلمات زنده‌اند. جان و رگ و خون دارند. آنها هم مثل ما آبرو و اعتبار دارند. اگر می‌خوانیم، اگر می‌نویسیم، و اگر در حوزه‌های مرتبط با کتاب و قلم کار می‌کنیم، همچنانکه مراقب اعتبار خود هستیم، مراقب شأن کلمات هم باشیم و آنها را به عبث باطل نکنیم. ما از کلمات آبرو می‌گیریم. آبروی خودمان و کلمات را بر خاک نریزیم.

##### ۵. مهمان ناخوانده

هرچه بازار کتاب بیشتر در تسخیر کتاب‌های ترجمه فرو می‌رود، وفور انواع و اقسام گرده برداری‌های رنگارنگ بیشتر به دید می‌آید و متعاقب آن نرمش و پذیرش اجباری اهل زبان نسبت به آنها بیشتر می‌شود. چاره نیست. شمار کتب تألیفی، اعم از متون ادبی و خلاقه و متون تحقیقی، که طبق ساختار نحوی زبان فارسی در ذهن نویسندگان شکل یافته باشد اندک است و ترجمه‌هایی که در آنها سازگاری متن با نحو زبان فارسی مد نظر مترجم باشد از آن هم اندک‌تر. ناشران اغلب از راه چاپ و انتشار ترجمه ارتزاق می‌کنند و نتیجتاً بازار کتاب سرتاسر با ترجمه‌هایی پوشیده شده که، اگر نه مغلوط و مردود، دست کم اغلب بی‌وسواس و شتابزده‌اند. پس خواننده و منتقد اهل تمیز چاره‌ای جز ترک وسواس ندارد: با گردنی کج و وجدانی معذب، نرمش و پذیرش و انعطاف لعنتی‌اش را بیشتر می‌کند و ناچار هرنوآمده‌ای را با زهرخندی معوج خوشامد می‌گوید. این روزها، مثل فارسی‌دوستان مثال آن پیرزن مهربان است در داستان «مهمان ناخوانده»: جانوران از بیم باران به کلبه پیرزن پناه می‌برند و او، با اینکه جای کافی ندارد، همه را پذیرا می‌شود و می‌گوید: «تو هم بمون، تو هم بمون». همانطور که جانوران روی سروکله هم شب را به صبح می‌رسانند، واژه‌های نوآمده از سروکول ما بالا می‌روند و مقاومت هم فایده ندارد، چون سهل‌انگاران راهش را خوب یافته‌اند: با یک «زبان پویاست» دهان ما را می‌بندند و رنج جست‌وجو و زحمت بازسازی زبان اثر در فارسی را از پیش پای خود برمی‌دارند. گمان نمی‌کنم هیچ جمله‌ای به اندازه این «زبان پویاست» در عالم زبان فارسی تالی فاسد داشته باشد!

یکی از مواردی که از راه همین ترجمه‌های لفظ‌به‌لفظ وارد زبان فارسی شده و این روزها به کرات مشاهده می‌شود، ترجمه نادرست حروف اضافه است. این اشکال تازه نیست، اما رواج بی‌حد آن تازه است و لازم است به آن بیشتر توجه شود. حروف اضافه در زبان

انگلیسی عیناً به فارسی ترجمه نمی‌شوند و باید با توجه به بافت جمله برای آنها معادل مناسب یافت. از چند نوعی که اخیراً فراوان دیده‌ام مثال می‌آورم:  
دخترک توی آن ژاکت خاکستری و دامن کوتاه زیباتر جلوه می‌کرد. ← دخترک با آن ژاکت خاکستری و دامن کوتاه زیباتر جلوه می‌کرد.  
روی اسید است. He is on acid ← به اسید معتاد است یا به اسید اعتیاد دارد/ گرفتار اسید است/ تحت تأثیر اسید است.

باهاش خوشحالم. To be happy with ← از آن راضی‌ام/ رضایت دارم.  
روی خیابان هفتم قرار ملاقات داشتیم. ← در خیابان هفتم قرار ملاقات داشتیم.  
اشکالی که در مثال‌های فوق‌الذکر متوجه ترجمه شده است تنها ناشی از سهل‌انگاری نیست، بلکه اغلب از این هم ناشی شده که گنجینه لغوی فعال مترجم محدود است یعنی، علی‌رغم این که مترجم معادل فارسی را به خوبی می‌شناسد و حتی کاربرد آن را طبیعی می‌پندارد، در لحظه قادر به بازیابی و کاربرد آن در موضع صحیح نیست.

## ۶. ویرایش و موضوع املا

حتماً بسیاری از افرادی که در مقام ویراستار یا مشاور نشر آثار ادبی با بنگاه‌های انتشاراتی همکاری می‌کنند و در ارزیابی و انتخاب آثار ادبی (اعم از شعر، داستان، نمایشنامه یا حتی تحقیقت ادبی) طرف مشورت قرار می‌گیرند با این پرسش مواجه شده‌اند که با آثار ادبی حاوی اغلاط املائی باید چگونه مواجه شوند؟ آیا باید تنها ارزش هنری این نوشته‌ها را ملاک پذیرش یا رد آنها قرار دهند و چشم بر املائی خراب آقای نویسنده یا خانم شاعر ببندند یا، چون من، غلط املائی را نشانه بیگانگی با روح زبان فارسی و نبود آشنایی کافی با آن بدانند و از این راه نویسنده و شاعر را چندان تحویل نگیرند؟  
زبان اصلی‌ترین ابزار کار نویسنده و شاعر است. پتک آهنگر است، اجاق قناد است و چاقوی جراح همان‌طور که قیچی کند خیاط، لباس را از ریخت می‌اندازد، غلط املائی بخیه را روی کار می‌اندازد. نوشتن به سر بردن با روح زبان و پیچیدن در برز و بالا و زیر و روی آن است. نوشتن عشقبازی با کلمات و هر واج و هجای آنهاست. آیا ممکن است عاشق رگ و ریشه و خون و استخوان محبوبش را نشناسد و او را با دیگری اشتباه بگیرد؟ نویسنده‌ای که خیال می‌کند از جان‌ش مایه گذاشته تا داستانی درباره حیات بنویسد، و البته منظورش حیات است، به راستی نویسنده است؟

\*\*\*\*\*